

## ● نقد و معرفی کتاب

# سقوط دوستان: ایالات متحده‌ی امریکا و تغییر حکومت‌ها در کشورهای خارجی<sup>۱</sup>

مارتین استانی‌لند، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، چاپ اول: ۱۳۷۸، ۲۲۱ صفحه

سیاست‌گذاری‌های امریکا، روند تصمیم‌گیری‌ها، مراکز تصمیم‌گیری و در نهایت استنتاج‌های غلط آنان را که منجر به سقوط رژیم‌های دست‌نشانده می‌شود به تصویر می‌کشد.

مطالعات تطبیقی درخصوص جایگزینی حکومت‌ها به دلایل بسیاری ارزشمند است چرا که این امکان را فراهم می‌سازد تا عناصر مختلف در سیاست‌گذاری خارجی در روند بحران‌ها مشاهده شود. در این راستا می‌بینیم که چگونه اتحاد و یکپارچگی سیاست‌گذاران مورد چالش قرار می‌گیرد و جدایی و تفرقه آغاز می‌شود. روابط میان

کتاب سقوط دوستان از مجموعه‌ی مطالعات موردی در روابط بین‌الملل و سیاست خارجی است که به منظور توسعه‌ی مهارت‌های فکری، مهارت در مذاکره، مدیریت و رهبری و نیز مشارکت دانشجویان در تصمیم‌گیری‌های سیاسی، شبیه‌سازی و ایفای نقش در عرصه‌ی روابط بین‌الملل چاپ و منتشر می‌گردد. این مجموعه دارای نکات آموزشی مفیدی جهت استفاده‌ی استادان و ترغیب و تشویق دانشجویان است.

کتاب حاضر موارد مطالعاتی از کشورهای کوبا، نیکاراگوا، ایران و فیلیپین را در زمان تغییر رژیم‌های حکومتی در این کشورها که حاکمان آنها از سرسپردگان و دوستان نزدیک امریکا بودند مطرح می‌سازد و به طور ملموس

1. Falling Friends: The United States and Regime Change Abroad.

نظر و توجه مدیران رسانه‌ها خارج شوند.

اشاره به کشورها با عنوان «قوی» و «ضعیف» حتی اگر چنین صفاتی مشکلات خاص خود را به بار آورد اما حداقل توجهات را به جهان سیاسی ملموس‌تر و مناسب‌تر با خطرات، فرصت‌ها، سود و زیان‌های بیشتر یا کمتر معطوف می‌کند. طبقه‌بندی الگوهای سیاسی و رفتاری حکومت‌ها برای درک بهتر بسیار سودمند است زیرا در میان کشورهایی که ظاهراً به یک اندازه ضعیف هستند برخی اقتدار و اطمینان خود را بیش از سایرین نشان می‌دهند. تنها کشورهایی واقعاً مستقل هستند که رهبران آنها به استقلال خود اعتماد دارند و با رهبری زیرکانه و با اعتماد به نفس، خود را به نوعی قدرتمند جلوه می‌دهند. بنابراین هنگامی که به مراحل و الگوهای بحران نگاه می‌کنیم، ضروری است تا فراتر از فعالیت دیپلماتیک و سیاسی ظاهری، عمیقاً به تحولات مهم و معناداری که رخ داده است و الگوهای خاص را نشان می‌دهد بنگریم. هنگامی که موارد مختلف با هم مقایسه می‌شود، مسایل متعدد و پیچیده از نظر سیاست‌مداران، یکسان و مشابه هم به نظر می‌رسد. به همین ترتیب هنگامی که یک بحران به اوج می‌رسد تا به یک «بحران جانشینی» تبدیل شود واکنش‌ها و تعاریف نیز یکسان هستند. در این مجموعه از مطالعات موردی

دیپلمات‌های حاضر در صحنه و افراد مافوق آنها در درون کاخ سفید و دولت امریکا مورد سنجش قرار می‌گیرد و این سؤال‌ها مطرح می‌شود که آیا می‌توان به شخص سفیر اعتماد کرد که دستورات را به خوبی دریافته است و آیا اقدام لازم را انجام می‌دهد یا خیر؟ آیا می‌توان اطمینان داشت که ارزیابی‌های واقعی و عملی به دور از نفوذ و تأثیر رژیم در حال سقوط ارایه می‌گردد و در همان راستا راهکارهای مناسبی در جهت سیاستی راهگشا مطرح می‌شود؟ بحران‌های جانشینی زمانی ظاهر می‌گردد که اساس رابطه میان کشور حامی و کشور تحت‌الحمایه در خطر و در حقیقت پایه‌های آن لرزان باشد. هیچ حاکمیت و نفوذ پایداری مبتنی بر مجموعه‌های ثابتی از تقابل و چانه‌زنی‌ها نیست. حاکمیت بر عاریت گرفتن‌های فرهنگی استوار است. یک بحران هم‌چنین «شبکه‌ی سیاسی» را که با روابط خارجی مورد نظر ارتباط دارد به روشنی نشان می‌دهد.

در مدت کوتاهی، خوانندگان مطبوعات و تماشاگران تلویزیون با نمایندگان گروه‌های سیاسی، مقامات وزارت امور خارجه‌ی مربوطه و سایر مقام‌های ذی‌نفع در کنگره و آنان که دارای منافع تجاری در آن منطقه هستند، آشنا می‌شوند. اما همه‌ی اینها موقتی است و تا زمانی ادامه می‌یابد که کشور مورد نظر آنها دوباره از

شد. وابستگی سیاسی و اقتصادی کوبا به امریکا تأثیر و نفوذ عمیقی بر سیاست‌های کوبا داشت. در دو دهه‌ی اول استقلال کوبا، نخبگان این کشور راهی را انتخاب کردند که نه تنها با قیومیت و سرپرستی امریکای شمالی مبارزه نکنند بلکه از آن برای منافع شخصی حتی به بهای منافع ملی استفاده کنند. سیاست امریکا در کوبا مبتنی بر سه هدف اصلی و مرتبط به هم بود. هدف عمده حذف نفوذ سایر قدرتهای خارجی همراه با توسعه‌ی نفوذ امریکا، دومین هدف حفظ ثبات کلی در این نیم‌کره (زیرا امریکا معتقد بود که تزلزل و بی‌ثباتی سیاسی و اقتصادی در این منطقه فرصت‌هایی را برای مداخله‌ی خارجی در امور امریکا فراهم می‌کند) و سومین هدف ممانعت از برقراری حاکمیت تندرو ضد امریکایی بود. سیاست امریکا در قبال کوبا متأثر از ملاحظات کلی ژئوپلتیک به ویژه تغییر رفتار بین‌المللی شوروی در اواخر دهه‌ی ۵۰ بود و تأثیرات مک کارتیسم اثر مهمی بر استنباط و پیشنهادات سیاسی تصمیم‌گیرندگان امریکا در این دوره داشت. گسترش مخالفت با حکومت باتیستا و سیاست‌های سرکوب وی تداوم توانایی دولت وی برای حمایت از منافع امریکا در کوبا را مطرح ساخت و به سرعت به تخریب موضع سیاسی باتیستا کمک کرد. مقام‌های دولت امریکا به طور کلی نپذیرفتند که

چارچوب خاصی برای مقایسه‌ی بحران‌های قریب‌الوقوع پیشنهاد شده است که در آن وضعیت موجود، رژیم مورد حمله، مذاکره در مورد جانشینی، مذاکرات بین‌المللی و پاسخ‌های امریکا مطرح می‌شوند.

### کوبا: سقوط فولجنسیو باتیستا ۵۹-۱۹۵۸

تغییر رژیم در کوبا در زمان بسیار حساسی در دوران جنگ سرد رخ داد و سیاست‌گذاران امریکایی را با مسایل پیچیده و عمده‌یی که از ویژگی‌های اجتناب‌ناپذیر بحران‌های حکومتی است مواجه ساخت. این بحران در منطقه‌یی که کمتر از صد مایل از سواحل فلوریدا در امریکا قرار داشت با تضاد و مناقشه‌ی ارزش‌ها در دولت امریکا همراه بود. منظور از مناقشه‌ی ارزش‌ها تضاد میان حمایت از منابع حیاتی دیپلماتیک و ژئوپلتیک از یک سو و پرهیز از اتهام به مداخله و استعمار طلبی از سوی دیگر است. مداخله‌ی سیاسی جدی امریکا در امور کوبا، پس از استقلال کوبا و جداشدن آن از اسپانیا (۱۸۹۸)، (و در حقیقت اشغال نظامی کوبا توسط امریکا)، موجب گسترش سریع دهالت امریکا در کوبا به ویژه در زمینه‌های اقتصادی بود. به گونه‌یی که در پایان جنگ جهانی اول امریکا به عنوان یک قدرت اقتصادی خارجی و برتر، جانشین اروپا در کوبا

حکومت باتیستا دیگر قادر به تضمین و حمایت‌های لازم از منافع آمریکا در کوبا نیست - وی بدون کمک آمریکا قادر به ادامه‌ی حکومت نخواهد بود. نظرات آمریکا نسبت به وضعیت رو به زوال باتیستا به طور عمده بازتاب نظرات وزارت امور خارجه بود اما در آن جا نیز اختلاف نظرات بسیاری وجود داشت. با وجود تضعیف قدرت باتیستا و افزایش قدرت و محبوبیت مخالفان شورشی، مقام‌های امریکایی هنوز چنین تصور می‌کردند که این حکومت حداقل تا دو ماه دیگر خواهد ماند. اما با فرار باتیستا از کوبا در ژانویه ۱۹۵۹، انقلابیون تحت رهبری کاسترو برای استقلال یک حکومت جایگزین، مردم را به اعتصاب عمومی فراخواندند و به دنبال آن با رژه‌ی پیروزمندانه در سرتاسر کوبا حمایت گسترده مردم از کاسترو نشان داده شد. به این ترتیب دورنمای احتمال تشکیل دولت نیروی سوم از میان رفت. سفیر آمریکا در کوبا به نام اسمیت معتقد بود جنبش حاضر در کوبا تحت سلطه و نظارت کمونیسم است و سعی می‌کرد تا با ارایه‌ی مدرک، واشنگتن را متقاعد سازد تا زمانی که ویژگی حقیقی حکومت آشکار نشده است از به رسمیت شناختن آن خودداری کند. اما وزارت امور خارجه‌ی آمریکا سرانجام با اعزام سفیر دیگری به کوبا تمایل آمریکا به برقراری رابطه‌ی مثبت با دولت جدید را مطرح

کرد. آمریکا معتقد بود اصلاحات سیاسی و اجتماعی معتدل و میانه‌رو می‌تواند مانعی برای نفوذ و یا گسترش کمونیسم باشد اما گزارش‌های ناقص درخصوص شورشیان هم‌چنان آنها را نسبت به تمایل دولت جدید کوبا به روند اصلاح طلبی در تردید گذاشت.

### نیکاراگوا: سقوط آناستاسیو سوموزا

۱۹۷۸-۷۹

سال‌های ۱۹۷۸-۷۹ شاهد روند سرنگونی حکومت سوموزا رییس جمهوری نیکاراگوا و روی کار آمدن جبهه‌ی آزادیبخش ملی ساندنیست‌ها با تمایلات مارکسیستی بود. شباهت‌های آشکار بحران کوبا و نیکاراگوا حاکی از آن بود که سیاست‌گذاران امریکایی با مسایل پیچیده و منازعات مشابهی مواجهند. اما در اینجا این بحران به دنبال جنگ ویتنام و در زمانی بود که میان سیاست‌گذاران امریکایی اختلاف‌های شدیدی بر سر اهداف سیاست خارجی و تعهدات نظامی و دیپلماتیک وجود داشت. اختلاف عمده در میان سیاست‌گذاران «طرفدار مداخله» و «مخالفت مداخله» و یا به عبارتی میان طرفداران و مخالفان احساسات و مرزهای ملی بود. آمریکا با درک این نکته که با دخالت‌های نظامی خود به ویژه در کارایبب تصویر تیره و کدری از خود به جا گذاشته است،

فشار باید تنها از طریق کنترل کمک‌های نظامی و اقتصادی صورت گیرد و از هرگونه دخالت مستقیم در میانجیگری میان سوموزا و مخالفین وی پرهیز شود. با توجه به شکاف میان دو جناح در جامعه‌ی سیاسی واشنگتن که یکی درگیر امور نظامی بود و می‌کوشید تا مانع از پیروزی نظامی ساندنیست‌ها شود و دیگری توجه خود را معطوف به گروه احتمالی آتی و دولت جدید برای مقابله با کاهش ساندنیست‌ها کرده بود، سرانجام حکومت سوموزا از هم پاشید و گارد ملی منحل شد و ارتش انقلابی جبهه‌ی آزادببخش ملی ساندنیست وارد پایتخت شد.

#### ایران: سقوط شاه ۷۹-۱۹۷۸

سقوط شاه در سال‌های ۷۹-۱۹۷۸ فرصت را برای مقایسه‌ی رویارویی با دو بحران (ایران و نیکاراگوا) توسط یک دولت، یعنی دولت جیمی کارتر فراهم کرد. ما ویژگی‌های یکسانی را در مورد ایران و نیکاراگوا مشاهده می‌کنیم و می‌بینیم که مسأله‌ی یک سبک شکل گرفتند. اما جایگاه و اهمیت این بحران‌ها بسیار متفاوت بودند. در مقایسه با نیکاراگوا، ایران فاصله بیشتری از امریکا دارد و به لحاظ جغرافیای سیاسی نیز دارای اهمیت بسیاری است (دست کم برای مشاورین سیاست خارجی کارتر چنین بود)، ایران-کشوری بزرگ، ثروتمند

با انتخاب کارتر به عنوان رییس جمهور در ۱۹۷۶ و مجموعه سیاست‌های جدید با توجه و تمرکز خاص بر مسأله‌ی حقوق بشر از هرگونه مداخله پرهیز می‌کرد. از سوی دیگر فعالیت‌های پارتیزانی و چریکی ساندنیست‌ها قابل مقایسه با گارد ملی سوموزا نبود اما آنها توانسته بودند توجه جهانی را به خود جلب کنند.

در همین حال نباید از نظر دور داشت که در اوج بحران جنگ سرد سوموزا همیشه برای نفع هرگونه نفوذ و شیوع احتمالی کمونیسم در منطقه حاضر بود و در این راستا به طور پنهانی با امریکا همکاری می‌کرد. از محسوس‌ترین نشانه‌های حمایت امریکا از خانواده‌ی سلطنتی سوموزا کمک نظامی و نیز کمک به حفظ قدرت و تجهیز گارد ملی نیکاراگوا بود. اما به دنبال بی‌توجهی سوموزا به مسأله حقوق بشر و گسترش مخالفت‌ها و در مقابل آن حملات خشونت‌بار گارد ملی، این همکاری متقابل رنگ باخت هرچند که سوموزا چنین بحث می‌کرد که این مبارزه علیه شبه نظامیان طرفدار کمونیست در کوبا است و امریکا موظف به حمایت از متحد و فادار خویش می‌باشد.

سرانجام امریکا به این نتیجه دست یافت که سوموزا را وادار به کناره‌گیری کند بلکه باید او را به انجام اصلاحات وادارد و اعمال

و قدرتمند- در همسایگی شوروی و در منطقه‌ی قرار داشت که دارای ذخایر مهم نفت و تحت تأثیر مناقشات خشن بومی و منطقه‌ی بود. حکومت پادشاهی ایران، خود پیچیده‌تر و بسیار مسلط‌تر از دیکتاتوری‌های امریکای لاتین بود و هم‌چنین به نظر می‌آمد در ارتباطات خود با امریکا توانایی بیشتری داشت و مقام‌های امریکایی با احترام خاصی که گاهی آمیخته با ترس بود به آن می‌نگریستند.

نیروهای مخالف حکومت نیز، هم از نظر کمیت و هم تمایلات، بسیار متفاوت بودند. از نظر سیاست‌گذاران امریکایی، بنیادگرایان مذهبی به رهبری آیت‌ا. خمینی برخلاف جنبش‌های آزادیبخش مارکسیستی، یک ویژگی جدید و حیرت‌آور محسوب می‌شدند. آنها اساساً استنباط غلطی از این ویژگی داشته و آن را ناچیز می‌پنداشتند.

منشأ بروز مخالفت‌ها در ایران به

درگیر اجلاس کمپ دیوید با حضور کارتر، سادات و بگین بودند. در این میان جایگزینی سولیوان، سفیر امریکا در ایران، اشتباهی بود که بار دیگر امریکا مرتکب شد. برخی سیاست‌گذاران امریکایی ایران را متزلزل و پیروزی آیت‌ا. خمینی را فاجعه‌ی می‌دانستند که در جهت حرکت به چپ و پیروزی کمونیسم است. راه حل نظامی دیگر کارآیی نداشت زیرا هرگونه حرکت نظامی بدون تعهد و ضمانت عمده‌ی امریکا عملی نبود و ارتش ایران در حال رسیدن به توافق با رهبری جدید بود. سرانجام در ۱۱ فوریه‌ی ۱۹۷۹ برخلاف انتظار سیاست‌گذاران امریکایی، شاه به طور کامل سقوط کرد و حکومت به رهبری جدید واگذار شد.

فیلیپین: سقوط فردیناند مارکوس

برکناری فردیناند مارکوس از قدرت در فیلیپین در سال‌های ۸۶-۱۹۸۵ در مقایسه با سقوط شاه ایران به عنوان موفقیتی برای سیاست خارجی امریکا محسوب می‌شد. از موارد ذکر شده در این کتاب، فیلیپین تنها موردی بود که انتقال قدرت و حکومت در آن، برای امریکا قابل قبول بود و این تا حدودی به این دلیل بود که واشنگتن خود روندی را آغاز کرده

جسریان‌های «انقلاب سفید» و آشوب‌ها و ناآرامی‌های ریشه‌ی در جامعه ایران باز می‌گردد و گام‌های نوسازی موجبات مخالفت روحانیت را از ابتدای ۱۹۶۳ فراهم کرد. در واشنگتن هیچ یک از مقام‌های ارشد، آمادگی نداشتند تا در مورد احتمال سقوط شاه یا چیزی به این مفهوم فکر کنند زیرا، مانند شرایط نیکاراگوا رییس جمهوری و مشاورین سیاست خارجی شخصاً

سیاست‌گذاری دولت کارتر در بحران‌های نیکاراگوا و ایران بود؟ یا این که این موفقیت تا حدودی و یا به طور کلی مسأله خوش‌شانسی بود، به این معنا که آنها ناگهان خود را با دیکتاتوری مواجه دیدند که نه تنها در کاخ سفید هم چندان مورد احترام نبود بلکه مخالفین او نیز (حتی در کاخ سفید) مورد تمجید بودند؟

قتل آکینو، رقیب اصلی فردیناند مارکوس آغاز بحران جدی برای فیلیپین، متحد امریکا بود. در دوران جنگ سرد منافع امریکا در فیلیپین از نوع راهبردی، دیپلماتیک و اقتصادی بود و طبق توافق‌های دوجانبه امریکایی‌ها در بهره‌برداری از منابع کشاورزی و معدنی و نیز در مالکیت و خدمات عمومی از حقوق یکسانی با فیلیپینی‌ها برخوردار بودند. پایگاه‌های نظامی امریکا در فیلیپین و امضای پیمان‌های نظامی و امنیتی میان این دو از مسایل مهم و مطرح در جریان این روند بود. با وجود آن که مارکوس برای حفظ و بقای خود به هیچ‌گروه سیاسی اجازه پیشرفت نداد اما با این حال سازمان‌های مخالف به وجود آمدند که مهم‌ترین آنها جبهه‌ی آزادبخش ملی مورو بود. این گروه در مبارزات خود از سوی مالزی و کشور خاورمیانه، از جمله لیبی حمایت می‌شد. از مسایل مهم مورد اختلاف، امریکا با فیلیپین خودنمایی‌ها و فساد آشکار مارکوس و همسرش بود. مارکوس برای

بود که به تدریج از حکومت فیلیپین فاصله می‌گرفت و به طور آشکار و پنهان به مخالفین کمک می‌کرد.

اما این موفقیت از بعضی جنبه‌ها دارای تناقضاتی بود. این روند در زمان ریاست جمهوری ریگان رخ داد که به حمایت از «دوستان» متعهدتر بود. دوستانی که تمایلات ضدکمونیستی آنها بیشتر از افراد پیشین بود. در حقیقت ویژگی بارز این مورد این است که اختلاف قابل پیش‌بینی، میان سیاست‌گذاران در میان سازمان‌ها و یا حتی شورای امنیت ملی و وزارت امور خارجه وجود نداشت بلکه این اختلاف از یک سو میان گروه وسیعی از مقامات و اعضای کنگره بود که با کناره‌گیری فوری مارکوس از قدرت موافق بودند و از سوی دیگر میان رییس جمهور و اطرافیان وی بود که تا آخرین لحظه به مارکوس وفادار بودند. این مورد، روند رسیدن به یک توافق جامع و روش توسعه یک «شبکه‌ی سیاسی» را به خوبی نشان می‌دهد. هم‌چنین ویژگی ارتباط فردی میان حامی و تحت‌الحمایه و نیز دیپلماسی را که در تعبیر و یا پایان دادن به این ارتباط دخالت دارد به روشنی نشان می‌دهد.

سؤال دیگری که با دلایل واقعی این موفقیت ارتباط دارد این است که آیا رویارویی دولت ریگان با این مشکل به راستی بهتر از

کردن اصلاحات پاسخ نمی‌داد. در این روند حمایت محتاطانه‌ی امریکا از انقلاب فیلیپین روشن بود و انتشار گزارش‌های کذب از سوی آنان تلاشی برای تضعیف روحیه طرفداران مارکوس بود. سرانجام پس از کمشکش‌های فراوان مارکوس کشور را ترک کرد و حکومت را به کورازون آکینو سپرد. بوسفورت سفیر امریکا در فیلیپین اولین فردی بود که بلافاصله او را "خانم رییس جمهور" خطاب کرد.

بدرالزمان شهبازی

دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی

نمایش برگ برنده‌ی خود به امریکا تهدید کرد که در صورت قطع کمک‌های واشنگتن، از مسکو درخواست کمک می‌کند و حق مالکیت امریکا بر پایگاه‌های نظامی را مورد تجدید نظر قرار می‌دهد. به دنبال مشکلات مارکوس با کارتر و با انتخاب ریگان به ریاست جمهوری، امیدهای در دل مارکوس زنده شد، پس از قتل اکینو و توجه کنگره‌ی امریکا به فیلیپین روابط خارجی سنای امریکا نگرشی انتقادآمیز نسبت به فیلیپین را آغاز کرد. در دستورالعمل‌های سیاسی، مارکوس به عنوان بخشی از مشکل ملاحظه می‌شد درحالی که لزوماً بخشی از راه حل نبود. از سوی دیگر مارکوس نیز به ترغیب امریکا برای عملی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی